

## بیگانه‌هراسی و نژادگرایی\*

دیوید هایکون کیم و رونالد آر. ساندستروم  
ترجمه غلام‌احیا حسینی\*\*

چکیده: بیگانه‌هراسی، از نظر مفهومی، هم از نژادگرایی متمایز است و هم از بومی‌گرایی. به علاوه، نظریه‌های نژادگرایی تا حد زیادی در روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی ریشه دارند، روایت‌هایی که غالباً تحت‌تأثیر دوگانهٔ سیام‌سفید هستند و با پنهان‌سازی بیگانه‌هراسی، از آن در برابر انتقادهای هنجاری محافظت می‌کنند. این مقاله، ضمن بحث دربارهٔ این ادعاها، به نفع ادعای اول و سوم استدلال می‌کند و خطوط کلی ادعای دوم را نیز به اختصار توضیح می‌دهد. به همان شیوه‌ای که اخیراً فیلسوفان با تبیین نادرستی اخلاقی نژادگرایی و تعیین آسیب‌های اخلاقی آن، این مفهوم را تحلیل کرده‌اند، ما نیز بیگانه‌هراسی را تحلیل کرده و تعریفی کثرت‌گرایانه از آن ارائه می‌دهیم که پیامدهای مهمی برای نژادگرایی در پی دارد. تحلیل ما از مباحث اخیری که فلسفه اخلاق، هستی‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی دربارهٔ نژادگرایی و گرایش‌های ضمنی انجام داده‌اند، الهام می‌گیرد.

\* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

David Haekwon Kim and Ronald R. Sundstrom. "xenophobia and racism." *Critical Philosophy of Race*, vol. 2, no. 1 (2014): 20-45.

\*\* کاندید دکتری مطالعات اسلامی، آلمان، نورنبرگ: دانشگاه نورنبرگ

Email: ghulamahya.hossaini@gmail.com

## مقدمه

تمرکز روزافزون فلسفه آکادمیک ایالات متحده بر نژادگرایی نقش مثبتی در مطالعات نژادگرایی و گفتمان عمومی آن ایفا می‌کند.<sup>۱</sup> اما نگرانی ما نویسندگان این است که تعاریف نژادگرایی معمولاً آن قدر کلی‌اند که ویژگی‌های مهم انواع خاص نژادگرایی را از چشم ما پنهان می‌دارند: برای نمونه، نژادگرایی از نوع قتل‌عام بومیان آمریکا بسیار متفاوت از نژادگرایی از نوع به برده گرفتن آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار است و نژادگرایی از نوع یهودستیزی علیه یهودیان نیز، از نظر بیان و تأثیرگذاری تاریخی، ویژگی‌های خاص خود را دارد. در واقع، ادعایمان این است که نژادگرایی، بیش از آنچه معمولاً تصور می‌شود، به زمینه خود وابسته است و این زمینه‌ها عمدتاً، البته نه منحصرأ، ملی هستند. درست همان‌گونه که هر نوع نژادگرایی در زمینه خاصی اتفاق می‌افتد، پنهان‌سازی نژادگرایی‌ها نیز امری زمینه‌مند است. این پنهان‌سازی، در عصر نارضایتی از چندفرهنگ‌گرایی و مهاجرت جهانی، بر مهاجران یا کسانی که بیگانه محسوب می‌شوند، تأثیر عمیقی دارد. روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی سهواً و حتی گاهی عمداً از نژادگرایی و سوگیری در برابر مهاجران یا بیگانگان غفلت می‌ورزند.<sup>۲</sup>

در واکنش به این وضعیت، ما استدلال می‌کنیم که بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی نیاز به توجه بیشتری دارند. اما کار ما در اینجا پایان نمی‌یابد. ما همچنین استدلال می‌کنیم که پدیده خاصی در رفتار با غیرخودی‌ها وجود دارد - آن‌ها از لحاظ مدنی طرد می‌شوند. هشدار دادن به اندیشمندان و فعالان درباره این خطر و بحث درباره ترویج مفهوم تخصصی از نژادگرایی کافی نیست، بلکه می‌بایست تفاوت خاصی را که موجب طرد شدن افراد اصطلاحاً بیگانه می‌شود، برجسته ساخته و به نقد بکشیم. این استراتژی دو بُعدی، که هم‌زمان متضمن توجه و تفکیک است، احتمالاً در راستای همان تلاش‌هایی قرار می‌گیرد که گرایش‌ها یا باورهای مهاجرستیزانه یا بیگانه‌ستیزانه را به نژادگرایی پیوند می‌دهند، همچون مورد آلمان که در آن، نوعی گفتمان ملی‌گرایانه از نژادگرایی تاریخ یهودستیزی آلمان را با چنان شدتی محکوم می‌کند که اساساً موجب می‌شود اکثر تلاش‌ها برای معرفی گرایش‌های ضداسلامی یا ضدترکی به‌عنوان نژادگرایی، ناموفق باشند.

گفتمان ملی‌گرایانه در باب نژادگرایی در خدمت اهداف ملی‌گرایانه قرار دارد. این

اهداف غالباً ضدنژادگرایانه‌اند، زیرا از روایتی ملی‌گرایانه، دربارهٔ ظهور نژادگرایی و غلبهٔ جزئی یا کلی بر آن، تأثیر پذیرفته‌اند. گفتمان ملی‌گرایانه از نژادگرایی<sup>۳</sup> با روایت‌های صرفاً ملی از نژادگرایی<sup>۴</sup> تفاوت دارد، زیرا تعبیر دوم دربارهٔ روایت‌های مختلف یک ملت از نژادگرایی است، در حالی که تعبیر اول به روایت‌های مسلطی اشاره دارد که تاریخ یادبودی<sup>۵</sup> یا اسطوره‌ای<sup>۶</sup> یک ملت را شکل می‌دهد.<sup>۷</sup> در لیبرال دموکراسی‌های معاصر، که تاریخی مملو از نژادگرایی و ضدنژادگرایی به همراه دارند، روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی بخشی از تخیل اجتماعی یک ملت دربارهٔ خود است و از این رو، بخشی از پس‌زمینهٔ فرهنگ سیاسی آن ملت به شمار می‌رود.<sup>۸</sup>

در اثر روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی، ملت‌ها بر حوادث نژادگرایانه‌ای که فراتر از تصورات عمومی‌شان از نژادگرایی است، چشم خود را می‌بندند. این امر در مورد ملی‌گرایان راست‌گرا، که در عین استعمال زبان مهاجرستیز یا بیگانه‌ستیز، اقدام خود را نژادگرایانه نمی‌دانند، بیشتر مشهود است. برای نمونه، سازمان 'جلوگیری از اسلامی‌شدن اروپا' (SIOE)، در سال ۲۰۰۷، در وب‌سایتش اعلام کرد که «نژادگرایی بدترین حماقت انسان است، اما اسلام‌هراسی بالاترین مرتبهٔ عقل سلیم است.»<sup>۹</sup> سازمان مذکور در عین اینکه موضع ضدنژادگرایانه اتخاذ می‌کند، نمی‌پذیرد که پیام‌های مهاجرستیزانه و ضداسلامی‌اش در واقع نژادگرایانه است. به‌علاوه، در تصویری که کنار این شعار منتشر شده است، دست یک سفیدپوست دست سیاه‌پوستی را می‌فشارد. پیام این اقدام این است: نگرش‌های ضداسلامی در حال ظهور با برداشت عمومی «ما» (انگلیسی‌ها یا به‌طور کلی اروپایی‌ها) از نژادگرایی انطباق ندارند؛ لذا نژادگرایانه نیستند. مسلماً مخالفان SIOE باید، با مراجعه به گفتمان نژادگرایانهٔ این سازمان و افشای پیوندهای تاریخی آن با باورها و رویدادهای نژادگرایانه و افراد نژادگرا، پاسخ دهند. علاوه بر این، مخالفان این گفتمان باید مدعیات مفهومی و اخلاقی‌ای را که این‌گونه سازمان‌ها از آن به‌عنوان راه فرار استفاده می‌کنند، به چالش بکشند.

ما این‌گونه راه فرار را با این استدلال، که جوهرهٔ بیگانه‌هراسی محروم‌سازی مدنی است و این ویژگی آن را از نژادگرایی متمایز می‌سازد، به چالش می‌کشیم. همچنین استدلال می‌کنیم که هرچند بیگانه‌هراسی علت بومی‌گرایی است، با هم

تفاوت دارند. البته می‌پذیریم که بین بیگانه‌هراسی، نژادگرایی و بومی‌گرایی، پیوندهای تاریخی و اجتماعی مهمی وجود دارد، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک از آن‌ها را جدا از هم نمی‌توان به‌طور کامل درک نمود. با این حال، آسیب‌های بیگانه‌هراسی را می‌توان در زمینه خاص آن شناسایی و محکوم کرد. برای جلوگیری از هضم شدن این آسیب‌ها در روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی، به‌ویژه در ایالات متحده، لازم است که آن‌ها را برجسته سازیم. ما معتقدیم که تفکیک بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی از نژادگرایی، با معطوف کردن توجه ما به گروه‌های دیگر، انتقادات کلی علیه نژادگرایی را تضعیف نمی‌کند و درباره تأثیرات اجتماعی یا غیراخلاقی بودن انواع نژادگرایی، ارزیابی‌های متفاوت انجام نمی‌دهد. به‌باور ما، توجه بیشتر به وجود انواع مختلف نژادگرایی و تفاوت دریافت‌های جوامع آسیب‌دیده از آن‌ها، دیدگاه‌های ضدنژادگرایانه را تقویت کرده و مانع از همگن دانستن مفهوم نژادگرایی - که می‌تواند ادعاهای مشروع گروه‌های مختلف را زیرسؤال می‌برد - می‌شود. برای نمونه، همان‌گونه که روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی مشکل افراد اصطلاحاً بیگانه را از چشم ما پنهان می‌دارد، تعمیم نژادگرایی از نوع یهودستیزی یا نژادگرایی علیه سیاهان مانع از این می‌شود که آسیب‌های خاص وارده به یهودیان و سیاهان را متوجه شویم.

در قسمت اول مقاله، تعریف خود را از بیگانه‌هراسی به‌عنوان محروم‌سازی مدنی<sup>۱۰</sup> ارائه می‌دهیم. در قسمت دوم مقاله، تفاوت بیگانه‌هراسی را با بومی‌گرایی و در قسمت سوم، تفاوت آن را با نژادگرایی بیان می‌کنیم. در خلال این مباحث نیز نگاهی گذرا به آسیب‌های بیگانه‌هراسی داریم. سرانجام، با بحثی درباره رابطه بیگانه‌هراسی با ملی‌گرایی، مقاله را به پایان می‌بریم.

### ۱- بیگانه‌هراسی به‌مثابه محروم‌سازی مدنی

اصطلاح لاتین *xenophobia* (بیگانه‌هراسی)، به‌طور سراسر، به این ایده اساسی اشاره دارد: ترس از دیگران، به‌ویژه از بیگانگان. اما چسبیدن به این ریشه‌شناسی، برای اهداف نقد اجتماعی، ناکافی و چه بسا گمراه‌کننده است.<sup>۱۱</sup> نیمه دوم این اصطلاح، با معطوف کردن توجه ما به ترس، می‌تواند باورهای جمعی و سایر تأثیرات این پدیده را از چشم ما پنهان سازد. ترس تنها یا لزوماً مهم‌ترین تأثیر «بیگانه‌هراسی» نیست. برای مثال، ممکن است ابتدا حسادت، ناراحتی یا احساس ناهمخوانی تجربه شود و در پی آن، ترس ایجاد شود یا حتی نشود. اما

به‌رغم نارسایی لغوی این واژه، به‌جای ابداع یا بازسازی واژه‌ای دیگر (مثلاً misoxenony یا heterophobia) از همین واژه، به‌دلیل محبوبیتش، استفاده می‌کنیم. در تعریف زیر از این اصطلاح، ترس جایگاه محوری ندارد.

### تعریف محروم‌سازی مدنی

مطابق دیدگاه ما، زمینهٔ هنجاری برای بیگانه‌هراسی روابط اخلاقی جامعه است. زندگی کردن در میان گروه‌ها و نهادها، با تمام پیچیدگی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی‌اش، در شکل‌گیری شخصیت فرد نقش عمده‌ای دارد. این امر به‌همان اندازه (شاید هم بیشتر) که در پیش‌زمینه<sup>۱۲</sup> تفکر و زندگی روزمره ما تأثیرگذار است، در پس‌زمینه<sup>۱۳</sup> آن‌ها نیز نقش دارد. زندگی جمعی عمیقاً به ما شکل می‌دهد، حتی وقتی که عوامل و تأثیرات آن در سطح خودآگاه بر ما معلوم نباشد. در حقیقت، بخش بزرگی از فردگرایی مدرن، خوب یا بد، دقیقاً در اثر تمهیدات اجتماعی‌ای روی می‌دهد که فردگرایی را تسهیل می‌کند؛ و دریغ کردن تمهیدات حمایتی احتمال وجود برخی هویت‌ها را از بین می‌برد، مانند زمانی که بی‌توجهی نظام‌مند به حفظ حقوق مدنی به شهروندی مؤثر آسیب می‌زند. بنابراین، از نظر ما، اهمیت بیگانه‌هراسی معلول اهمیت زندگی جمعی است؛ محروم‌سازی مدنی و موجب پیدایش نوعی زندگی جمعی تحلیل‌رفته و اغلب بی‌تحرک می‌شود.

ایالات متحده، مانند بسیاری از رژیم‌های مدرن غربی، تا حد زیادی، در نوعی منکوب‌سازی گروهی ریشه دارد که درگیری آرمان‌های دموکراتیک و جمهوری‌خواه با آرمان برترپنداری نژاد سفید به آن شکل می‌دهد. با اندکی چاشنی اغراق، می‌توان این درگیری را برحسب آرمان «خون واحد» و «ذهن واحد» درک کرد. آرمان «خون واحد» معطوف به پاکسازی بدنهٔ سیاسی از افراد نژادهای پست و ننگین است. آرمان «ذهن واحد» نیز به‌دنبال فرهنگی واحد و مشترک برای ملت است که سایر اشکال فرهنگی را بیگانه یا احتمالاً نادرست جلوه می‌دهد. گاهی اوقات، دو آرمان «خون واحد» و «ذهن واحد» با هم متحد می‌شوند، همچون زمانی که سیاست هم‌بدنه و هم‌ارزش‌های «چینی کافر»<sup>۱۴</sup> را مورد انتقاد قرار داد. گاهی اوقات نیز آن دو با هم دچار تعارض می‌شوند، مانند زمانی که ارتش آمریکا در جنگ جهانی دوم ادغام نژادی را بین سربازان خود، به‌ویژه بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، به اجرا گذاشت، تا چهره‌ای اخلاقی و متفق از خود به تصویر بکشد و

نیروی متحدین را ظالم و مستبد معرفی کند. این امکان نیز وجود دارد که این دو آرمان به نوعی سازش برسند: مردمان دیگر نژادها، مثلاً لاتینی‌ها و آسیایی‌تبارها، اگر خود را با هنجارهای فرهنگی ملت میزبان وفق بدهند، می‌توانند تا حدودی در کشور میزبان پذیرفته شوند. بیگانه‌هراسی، به صورت واضح، البته نه منحصر به فرد، آرمان ذهن واحد را بیان می‌کند و می‌تواند با گفتمان نژادگرایانه‌تر خون واحد نیز وارد تعامل شود.

معنای اصلی بیگانه‌هراسی سلب عضویت مدنی است، یا به تعبیری که از این پس به کار می‌بریم، محروم‌سازی مدنی.<sup>۱۵</sup> این مفهوم روی این نکته تمرکز دارد که عضویت در جریان غالب مدنی پیش‌نیاز برخی امور اجتماعی (از جمله روابط اجتماعی رسمی و تجویز شده) است و فی‌نفسه مزیت به حساب می‌آید؛ لذا سلب این عضویت از طریق محروم‌سازی مدنی، چه عمدی و چه غیرعمدی، اخلاقاً محکوم است. عضویت مدنی یک مزیت اجتماعی است، زیرا برخورداری از آن به فرد نوعی عاملیت می‌بخشد که برای زندگی در جامعه مدرن مناسب است و راه را برای شکوفایی فرد در چنین جامعه‌ای مهیا می‌سازد. شهروندان، مخصوصاً در جوامع مدرن، همواره باید احساس کنند که از فرصت‌های معناداری همچون فعالیت، هویت و ارتباط‌گیری در نهادها، انجمن‌ها و حوزه‌های عمومی برخوردارند. از آن مهم‌تر اینکه این فرصت‌ها باید اصولاً با فرصت‌ها سایر شهروندان برابر بوده و از نظر اجتماعی، نزد بخش عظیمی از آنان امری پذیرفته‌شده باشد. سازمان سیاسی زمانی تقویت می‌شود که این نوع احساس پرطنین اجتماعی شامل احساس دسترسی معقول و عادلانه به مزایا، مشاغل، روابط و موقعیت‌ها، به‌شکلی برابر با هم‌تایان فرد، باشد. همچنین باید شامل این احساس شود که فرد حق دارد حقوقی را که شکوفایی وی را در جامعه ممکن می‌سازد، مطالبه کند. سرانجام، باید اعتماد به مشروعیت هویت‌ها و رویه‌های فرهنگی‌ای که از لحاظ تاریخی غیرهنجاری‌اند، در احساس فوق‌تزیق شود. نکته مهم اینکه این احساس نباید صرفاً نگرش یا چشم‌انداز فرد عامل باشد. همان‌گونه که اشاره شد، این احساس باید مورد پذیرش یا تشویق اجتماع قرار گیرد. مسلماً پذیرش یا تشویق اجتماع برای تصویب و رسمیت یافتن این احساس بسیار مهم است، زیرا بدون این‌گونه پذیرش یا تشویق ممکن است دیگران تلاش‌های شخص را خنثی سازند. به‌علاوه، پذیرش یا تشویق اجتماع برای ایجاد و حفظ

ساختار اساسی التزام و اشتیاق نیز ضروری است، زیرا بین احساس فرد درباره فرصت‌ها و پذیرش، انطباق یا انکار اجتماع، که پیوسته در خلال تصویب آن احساس تجربه می‌شود، نوعی هماهنگی وجود خواهد داشت. بنابراین، احساس برخورداری از فرصت‌های معنادار، در سیاست مدرن، فی‌نفسه مزیت است، مزیتی که دسترسی به مزایای دیگر، حتی مزایای اساسی لیبرالیسم سیاسی را نیز تسهیل می‌کند. برای نمونه، زمینه معمول برای عزت‌نفس و انتخاب معنادار این است که حساسیت فرد عامل به‌طور مداوم، هرچند ناقص، مورد تأیید دیگر شهروندان قرار بگیرد، به‌ویژه در مراحل پیشرفت عامل.

شاید راه دیگری نیز برای بیان این نکته وجود داشته باشد. مشهور است که هانا آرنت ادعا کرد از یک جهت مهم، جنایت‌کار از پناهنده حقوق بیشتری دارد. جنایت‌کار، به‌رغم قانون‌شکنی، به‌دلیل عضویت در یک دولت-ملت معین، برخی حقوق خود را حفظ می‌کند، در حالی که پناهنده به‌دلیل بی‌تابعیتی، تمام حقوق ملموس خود را از دست می‌دهد. اینکه ادعای بحث‌انگیز آرنت را چگونه ارزیابی کنیم، تا حد بسیاری بستگی به این دارد که منظورمان از جنایت‌کار، پناهنده و دولت چه باشد. شاید وضعیت جنایت‌کار به‌گونه‌ای باشد که کم‌وبیش دولت او را نادیده بگیرد و ایدئولوژی دولت ممکن است روی این موضوع سرپوش بگذارد. با وجود این، نظر آرنت به‌خوبی نشان می‌دهد که نوعی آسیب‌پذیری وجود دارد که ناشی از بی‌حقوق بودن است و این بی‌حقوق بودن معلول بی‌تابعیت بودن است.<sup>۱۶</sup>

ایده آرنت می‌تواند به فهم بهتر وضعیت محروم‌سازی مدنی کمک کند. محروم‌سازی مدنی ممکن است، در حالت شدیدش، به‌شکل تبعید برون‌سرزمینی یا انزوای درون‌سرزمینی باشد، که وضعیتی مشابه با وضعیت بی‌حقوقی پناهندگان است. غالباً محروم‌سازی مدنی، در درجات مختلف، شبیه این حالت شدید است. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های بیگانه‌هراسی به‌مثابه محروم‌سازی مدنی انتساب بیگانگی فرهنگی به افراد یا احساس تعلق نداشتن آنان به ملت است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این چشم‌انداز چگونه با سخن آرنت درباره بی‌تابعیتی ارتباط می‌یابد. در مجموع ممکن است بین آن‌ها سه نوع ارتباط شکل بگیرد. اول آنکه ممکن است قوانین عادلانه‌ای در میان باشند که از آن‌ها به‌نحو نظام‌مندی، علیه جمعیتی که از نظر فرهنگی بیگانه قلمداد می‌شوند، سوءاستفاده

شود. دوم اینکه ممکن است قوانین ظالمانه‌ای وجود داشته باشند - مانند قانون اخراج چینی‌ها در سال ۱۸۸۲ - که آشکارا با ایده‌های بیگانه‌هراسانه در ارتباط‌اند. سوم اینکه ممکن است در میان این دو سر طیف، قوانین کاملاً مبهمی در کار باشند که ظاهری خنثی دارند، اما تاریخ انتقادی نشان دهد که بیشتر علیه طبقات دارای فرهنگ بیگانه به کار رفته‌اند. دیوید کول، به‌عنوان یک حقوق‌شناس، می‌گوید که قوانین مربوط به بیگانگان و آشوب شدیداً در معرض این قرار دارند که به‌نحو بومی‌گرایانه و نژادگرایانه به اجرا در آیند، مانند زمانی که بیش از صد هزار آمریکایی ژاپنی‌تبار در طول جنگ جهانی دوم زندانی شدند. از نظر وی، امروزه زندانی کردن گستردهٔ مسلمانان و اعراب پس از ماجرای ۱۱ سپتامبر قوانین مشابهی را اجرا می‌کند و از این نوع آسیب‌پذیری قوانین بهره می‌برد.<sup>۱۷</sup> مسلماً این‌گونه موارد آسیب‌پذیری‌های شدیدی‌اند که مشابه بی‌تابیتی آرنت است. اما نمی‌خواهیم این واقعیت را نادیده بگیریم که بسیاری از مظاهر بیگانه‌هراسی به‌شکل محرومیت‌های روزمره، سلسله‌مراتب مختلف و انواع بی‌احترامی‌ها هستند، زمانی که مبنای آن‌ها این انتساب باشد که افراد موردنظر در واقع به جامعهٔ مدنی تعلق ندارند. این‌ها می‌توانند در یک زیست‌جهان بیگانه‌هراسانه ادغام شوند.

ما دربارهٔ این مفهوم از بیگانه‌هراسی کثرت‌گرا هستیم؛ یعنی هم اشکال انفرادی محروم‌سازی مدنی را می‌پذیریم و هم اشکال نهادی آن را. در اولی، باور، عاطفه یا به‌طور عام‌تر، نگرش یا حتی جهت‌گیری فرد باعث می‌شود که وی فرد یا گروهی را متعلق به ملت خود نداند. ممکن است این رفتار در قالب این فکر باشد که برخی افراد یا گروه‌ها نمی‌توانند اعضای اصیل سنت‌های فرهنگی، زبانی یا مذهبی یک ملت باشند و حتی نمی‌توانند با خاک سرزمین یا خون مردم آن در ارتباط باشند. در نوع دوم از محروم‌سازی مدنی، تمایل جمعی یا جهت‌گیری غافلانهٔ یک نهاد است که گروهی را از جریان غالب مدنی طرد یا محروم می‌کند. جهت‌گیری غافلانه - که ظاهراً «تأثیر نابرابر» می‌تواند نشان‌دهندهٔ آن باشد - احتمالاً یکی از عوامل مهمی است که محروم‌سازی مدنی نهادی را از نوع انفرادی آن متمایز می‌سازد.

افزون بر پذیرش این دو نوع بیگانه‌هراسی، از این جهت نیز کثرت‌گرا هستیم که می‌پذیریم هسته‌های مختلفی می‌توانند اشکال انفرادی محروم‌سازی مدنی را شکل دهند. چه بسا غیر از ترس (آشکار)، هسته‌های دیگری برای بیگانه‌هراسی



وجود داشته باشند که در مکان‌ها و زمان‌های دیگر، با اوضاع و شرایط خاص خود، بتوانند بیگانه‌هراسی را برجسته سازند. لازمه دیدگاه کثرت‌گرایی ما این است که هیچ‌یک از این هسته‌ها لزوماً هسته اصلی نیستند. با این حال، به نظر می‌رسد که محروم‌سازی مدنی مهم‌ترین اثر بیگانه‌هراسی در اکثر جوامع معاصر است.<sup>۱۸</sup>

محروم‌سازی مدنی نوعی ادعای حقوقی مبنی بر اینکه برخی افراد (مثلاً مهاجران بی‌مدرک) قانوناً حق اقامت در کشور را ندارند، نیست. همچنین محروم‌سازی مدنی بدین معنا نیست که برخی افراد، به دلیل داشتن ویژگی‌های ظاهری یا فرهنگی متمایز و حضور کم‌تعدادتر در برخی مناطق، باید در آنجا مهاجر قلمداد شوند. همچنین محروم‌سازی مدنی با محروم‌سازی واقعی، از طریق سلب تابعیت، سلب حقوق شهروندی و اخراج از کشور، متمایز است. به بیان کلی‌تر، بیگانه‌هراسی به‌عنوان محروم‌سازی مدنی بیشتر دربارهٔ ایجاد نوعی آسیب‌پذیری گروهی است و موارد ذکرشده روش‌های مختلفی است که این وضعیت در آن‌ها تحقق می‌یابد. هنجارهای عمومی جامعه که نگرش‌ها یا باورهای طردگرایانه را تداوم می‌بخشد، جنبه‌ای مهم از آسیب‌پذیری مذکور است، البته نه کل آن. برای نمونه، در ایالات متحده، بسیاری از گروه‌های قومی - که بخش عظیم آن‌ها منشأ اروپایی داشتند - بیگانه شناخته می‌شدند و همهٔ گروه‌های نژادی غیرسفید، به‌صرف نژاد خود، در ابتدا بیگانگان مدنی قلمداد می‌شدند. تعلق مدنی این گروه‌ها باورکردنی نبود، به حدی که بیگانگی آن‌ها دائمی به نظر می‌رسید. این همان نقطه‌ای است که پرسش «شما از کجا هستید؟» در آن مطرح می‌شود، نه فقط به دلیل مهاجر بودن افراد - فرضیه‌ای آماری که از حضور کم‌تعدادتر آن افراد ناشی می‌شود - بلکه به دلیل این فرض که برخی گروه‌ها به این‌جا تعلق ندارند و نمی‌توانند داشته باشند.

فرانک اچ. وُو پرسش‌های دائمی و ملال‌آور ناشی از این فرض را که او و امثال او باید بیگانه توصیف شوند، این‌گونه توصیف می‌کند:

«شما از کجا هستید؟» پرسشی است که دوست دارم به آن پاسخ بدهم. اما «شما واقعاً از کجا هستید؟» پرسشی است که واقعاً از پاسخ دادن به آن متنفرم. پرسش اول پرسشی است که معمولاً همهٔ ما به محض ملاقات فردی جدید، از یکدیگر می‌پرسیم. اما پرسش دوم پرسشی است که برخی از ما تمایل دارند به‌صورت بسیار گزینشی از برخی دیگر از ما بپرسند. برای

آمریکایی‌های آسیایی‌تبار، غالباً این‌گونه پرسش‌ها مطرح می‌شود. حتی می‌توانیم هیجان‌زده بین خودمان درباره توصیف آن‌ها از تجربه آمریکایی آسیایی بودن فکاهی بگوییم. هرکسی که با چهره آسیایی در آمریکا زندگی کند، به سندرم بیگانه بودن دائمی مبتلاست و این بیش از هر چیز دیگری ما را متحد می‌سازد. ما به معنای استعاری و حتی حقیقی کلمه، به آسیا باز می‌گردیم و از آمریکا بیرون رانده می‌شویم. اگر پاسخ بدهم که «در کیلوند متولد و در دیترویت بزرگ شده‌ام»، غالباً پرسش‌کننده طوری واکنش نشان می‌دهد که گویی احمق هستم. اوضاع به همین منوال است، اگر مفصل درباره جابه‌جایی‌های خود در سراسر کشور سخن بگوییم: «در بالتیمور به دانشگاه رفتم؛ در سان فرانسیسکو حقوق خواندم؛ و اکنون من در واشنگتن دی. سی. زندگی می‌کنم.» بعضی اوقات اگر این پرسش را که «شما واقعاً از کجا هستید؟» از خود طرف بپرسم، طوری واکنشی نشان می‌دهد که گویی گستاخی کرده‌ام.<sup>۱۹</sup>

فرانک وو، از نظر برخی آمریکایی‌ها - و برخی غیرآمریکایی‌ها - صرف‌نظر از سرگذشت آمریکایی‌اش، نمی‌تواند از اینجا باشد، زیرا وی با مهاجرت مرتبط است و بیگانه قلمداد می‌شود. برای رهایی وی از این انتساب، کار چندانی نمی‌توان کرد، به طوری که بیگانه بودن وی امری دائمی به نظر می‌رسد. پس او و امثال او با این سرزمین، ملت یا مردم در ارتباط نیستند و از محروم‌سازی مدنی رنج می‌برند.<sup>۲۰</sup> در ایالات متحده، بیگانه بودن دائمی اغلب برای اسپانیایی‌ها/لاتینی‌ها، آسیایی‌ها و آمریکایی‌های آسیایی‌تبار اعمال می‌شود؛ در اروپا نیز معمولاً یهودی‌ها و کولی‌ها چنین وضعیتی داشتند.<sup>۲۱</sup> امروزه نیز اعراب، مسلمانان، اهالی مناطق خاورمیانه، آفریقای شمالی و آسیای جنوبی این‌گونه نیش‌وکنایه‌ها را در اروپا و آمریکای شمالی احساس می‌کنند.

### ابعاد هستی‌شناختی و پدیدارشناختی محروم‌سازی مدنی

محروم‌سازی مدنی موجب تقسیم ملت به دو نوع «واقعی» و «انتزاعی» می‌شود، همان اقدامی که طبق نظر ژان پل سارتر، زمینه را برای یهودستیزی فراهم کرد.<sup>۲۲</sup> فرانسه (یا آمریکای) «واقعی» «سنت و جامعه‌ای» است که بدون زحمت و تلاش، در اختیار فرانسوی‌ها (یا آمریکایی‌های) «خوب» و «راستین» قرار دارد. جامعه

«واقعی» جامعه میان‌مایگان است. ایده سارتر درباره ملت میان‌مایه سخنی دوپهلوی است: ملتی خالص که یهودستیزان آن را ثابت و یکدست تصور می‌کنند. این ملت استثنائی ندارد و لذا استثنائی نیست. بنابراین، در انتقاد سارتر، یهودستیزی دچار میان‌مایگی و ابتذال است؛ یهودستیزان افرادی میان‌مایه و مبتذل‌اند، زیرا سوءنیت دارند و ملت متنوع، چندزبانه و جهان‌وطنی را نمی‌پذیرند. در برابر این نوع ملت میان‌مایه، فرانسه (یا آمریکای) «انتزاعی» قرار دارد، که رسمیت دارد و حکومتی «وابسته به یهودیان» (یا فردی کنیایی‌الاصل از هاوایی و ایلینویز) بر آن حکومت می‌کند. دقیقاً مانند افراد بیگانه‌هراس، یهودستیزان نیز کاملاً با جهان‌وطن‌گرایی مخالف‌اند و حتی به کلان‌شهرهای کشورش نیز تنها با نگرانی می‌توانند نزدیک شوند.

به‌شکلی مشابه، سندرم بیگانه بودن دائمی بیانگر چیزی است که پدیدارشناسان نژاد آن را «ناهمخوانی بدنی»<sup>۲۳</sup> می‌نامند، عدم تطابق بین تجربه اول‌شخص از بدن و معنای تاریخی و اجتماعی‌ای که اوضاع، شرایط و جامعه بر آن تجربه تحمیل می‌کند.<sup>۲۴</sup> اما در مورد بیگانگان دائمی، این ناهمخوانی نوعی بُعد جغرافیایی دارد. بر این اساس، فرض می‌شود پوست افرادی، که در اینجا تولد یافته یا به شهروندی پذیرفته شده‌اند، به اینجا - این مکان، این سرزمین و این موقعیت ارضی - تعلق ندارد. برداشت تاریخی و اجتماعی از نژاد برخی بدن‌ها را متعلق به برخی مناطق نمی‌داند. این فرآیند، که آن را «ناهمخوانی جغرافیایی» می‌نامیم، فرضیاتی را بر افراد تحمیل می‌کند که فلان نوع غذا، رسوم، لباس، زبان و... به کشور اصطلاحاً واقعی (میان‌مایه و مبتذل) تعلق دارد.

ناهمخوانی جغرافیایی جدا از ناهمخوانی بدنی نیست، زیرا جنبه‌ای از پویایی بزرگتری است. به‌علاوه، فرانتز فانون قبلاً ناهمخوانی جغرافیایی را به‌عنوان بخشی از ساختار ناهمخوانی بدنی تشخیص داده بود.<sup>۲۵</sup> هرچند سخن فانون در شرایط استعمار کاملاً معنادار است، این جنبه‌ای از نظریه اوست که در بحث‌های نژادگرایی در قالب دوگانه سیاه‌سفید آمریکایی، بر آن تأکید شد. مشکل اینجا این است که واژه «سیاه‌پوست»، و از آن مهم‌تر واژه آمریکایی آفریقایی‌تبار معنای دولیتی خود را به‌مرور از دست داده است: این عنصر مهمی از معنای آمریکایی آفریقایی‌تبار بودن نزد متفکران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مانند فردریک داگلاس و دابلویو. ای. بی. دو بویس، بود. هرچند تعبیر آمریکایی آفریقایی‌تبار یا تعبیر آرمانی

بومیان آمریکایی را می‌توانید تعابیر درون‌مدنی در نظر بگیرید، تعابیری همچون آمریکایی آسیایی‌تبار، لاتینی و اسپانیایی‌تبار، سرسختانه دولیتی باقی می‌مانند.

### بیگانه‌هراسی و مثلث‌بندی نژادی

توضیح کلر جین کیم، دربارهٔ مثلث‌بندی نژادی<sup>۲۶</sup> آمریکایی‌های آسیایی‌تبار، مفهوم محروم‌سازی مدنی را روشن می‌سازد.<sup>۲۷</sup> اگر نموداری را تصور کنیم که محور  $y$  آن نشان‌دهندهٔ سلسله‌مراتب نژادی (نژاد پست در مبدأ و نژاد برتر در بالا) و محور  $x$  آن نمایانگر تعلق مدنی («بیگانه» در مبدأ و «خودی» در سمت راست) باشد، آنگاه آنچه هنگام بررسی وضعیت آمریکایی آسیایی‌تبار به دست می‌آید، نوعی مثلث انواع است (شکل ۱ را ببینید). در محور  $y$ ، آمریکایی‌های آسیایی نسبتاً بالاتر از سیاه‌پوستان ولی پایین‌تر از سفیدپوستان ارزش‌گذاری می‌شوند، در حالی که در محور  $x$ ، آمریکایی‌های آسیایی‌تبار «بیگانه» محسوب شده و در سمت چپ قرار می‌گیرند، اما سفیدپوستان و سیاه‌پوستان با خیال راحت در سمت راست و در دامنهٔ «خودی» قرار می‌گیرند. می‌توان در این نمودار سایر گروه‌های قومی یا نژادی را که در معرض محروم‌سازی مدنی قرار دارند، جایگزین «آمریکایی آسیایی‌تبار» کرد.

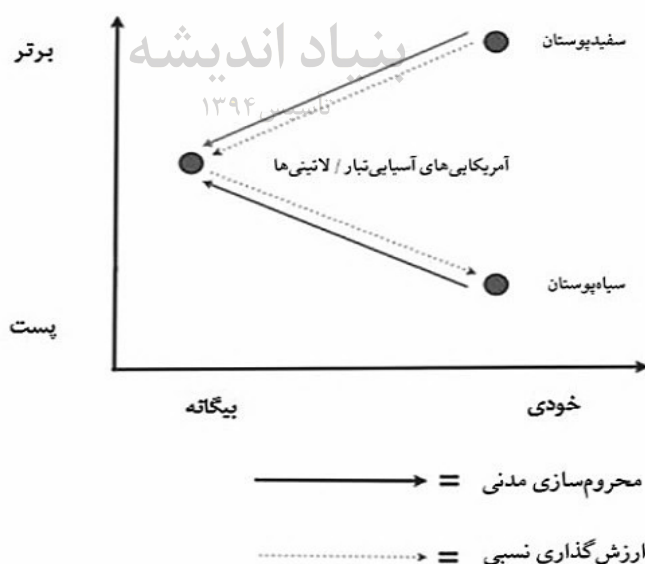
تحقیقات روان‌شناختی دربارهٔ سوگیری‌های ضمنی شواهد تجربی به‌نفع سندرم بیگانه بودن دائمی به دست می‌دهد و بُعد دیگری را به فرایند محروم‌سازی مدنی می‌افزاید.<sup>۲۸</sup> این تحقیقات نشان داده است که برخی آمریکایی‌ها، به شکل نگرش یا تصور قالبی، سوگیری ضمنی دارند که آمریکایی‌های آسیایی‌تبار با آمریکا یا آمریکایی بودن ارتباطی ندارند.<sup>۲۹</sup> تحقیقات دیگری نشان داده است که در بحران‌های اجتماعی و سیاسی، تعلق مدنی برخی گروه‌ها، به‌ویژه آن‌هایی که با اعراب، خاورمیانه یا اسلام مرتبط‌اند، در معرض انتقاد دیگر آمریکایی‌ها قرار می‌گیرد.<sup>۳۰</sup> در این‌گونه مواقع، نگرش‌های ضمنی یا صریح مردم آمریکا مستعد این پیشنهاد است که چنین افراد خطرناکی واقعاً به اینجا تعلق ندارند. بنابراین، بیگانه‌هراسی ایده‌ای است که در کنار باورها، با مجموعه خاصی از نگرش‌ها و عواطف، با مضمون تعلق داشتن یا نداشتن برخی افراد به کشور، همراه است.

نکتهٔ مهم اینجا است که هرچند از کار کلر جین کیم وام می‌گیریم و حتی بر استفاده از عبارت «محروم‌سازی مدنی» وی تأکید داریم، تصویری از فرآیند نژادگرایی و بیگانه‌هراسی را می‌پذیریم که پیچیده‌تر از مدل تثلیث نژادی اوست.

همان طور که می‌بینیم، هم ارزش‌گذاری نسبی و هم محروم‌سازی مدنی می‌توانند به شکل نژادگرایانه یا بیگانه‌هراسانه رخ دهند. این بدین معناست که خودی بودن احتمالاً می‌تواند ماهیت فنوتیپی و ظاهری و در نتیجه ماهیت نژادی داشته باشد و انتساب پستی نیز می‌تواند به نحو بیگانه‌هراسانه در مقام تحقیر روش‌های فرهنگی دیگران به کار رود. پس آنچه جین کیم آن را محروم‌سازی مدنی می‌نامد، صرفاً مؤلفه نژادی فرایندهای بین‌نژادی نیست، نکته‌ای که وی به خوبی آن را توصیف می‌کند. افزون بر آن، محروم‌سازی مدنی می‌تواند مؤلفه‌ای ملی‌گرایانه و بسیار مهم برای فرایندهای بیگانه‌هراسانه باشد. بنابراین، بیگانه‌هراسی، حتی اگر در ایالات متحده و سایر کشورها شدیداً با نژادگرایی گره خورده باشد، ساختار هنجاری خاص خود را دارد. مدل تثلیث نژادی می‌تواند بخش اعظم آنچه را گفتیم، در خود جای دهد. با این حال، ما تأکید داریم که شیوه‌های ارزیابی فرهنگی از نقش سیاسی غلیظ‌تری برخوردارند و گذشته از این، روابط پیچیده‌تری در ساختارهای طردگرایانه دولت‌های ملی مدرن وجود دارد.

شکل ۱: مثلث بندی نژادی آمریکایی‌های آسیایی

نظریه مثلث بندی نژادی کلر جین کیم



## ۲- تفاوت بیگانه‌هراسی با بومی‌گرایی

بومی‌گرایی، که البته مشکلات زبانی و واژگانی خود را دارد، با بیگانه‌هراسی مرتبط است. برخی به دلیل اینکه بیگانه‌هراسی را بیش‌ازحد عام می‌دانند، ترجیح می‌دهند

از اصطلاح بومی‌گرایی استفاده کنند.<sup>۳۱</sup> اثر کلاسیک جان هیگام درباره بومی‌گرایی در ایالات متحده، با عنوان غریبه‌ها در سرزمین، در این انتخاب تأثیرگذار بوده است، زیرا وی در تحلیل تاریخی خود مفهوم بومی‌گرایی را بهتر می‌داند. درست در جایی که بیگانه‌هراسی، به‌عنوان مفهومی اساسی برای بومی‌گرایی، می‌توانست مفیدترین مفهوم باشد، هیگام، به دلیل عام بودن آن، از آن استفاده نمی‌کند:

از بدو پیدایش بشر تا سال ۱۹۸۴، هیچ نسل و جامعه‌ای کاملاً عاری از عقاید نامطلوب درباره بیگانگان نبوده است. اگر بومی‌گرایی را این‌گونه عام بفهمیم، شامل هر نوع و هر میزان بیزاری نسبت به بیگانگان، نهادها و باورهای بیگانه می‌شود. این تاریخ در آمریکا از نخستین مقاومت سرخ‌پوستان در برابر متجاوزان سفیدپوست آغاز می‌شود. این دیدگاه، با فروکاستن بومی‌گرایی به چیزی بیش از یک عادت ذهنی قوم‌گرایانه و فراگیر، اهمیت تاریخی آن را محو می‌کند.<sup>۳۲</sup>

هیگام معتقد بود بومی‌گرایی اصطلاحی فنی است که به لحاظ روش‌شناختی، برای اشاره به خودبترینی نژادی، میهن‌پرستی افراطی و ملی‌گرایی قوم‌گرایانه و نژادگرایانه آمریکایی، مفید است. گرچه دغدغه‌های روش‌شناختی هیگام به مباحث بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی در ایالات متحده شکل داد، این بدان معنا نیست که ایده اصلی بیزاری عمومی نسبت به بیگانگان، ارزش دفاع مجدد را ندارد. بومی‌گرایی مفهومی مفید است و نقطه‌ای را نشان می‌دهد که در آن، بیگانه‌هراسی به پروژه‌ای سیاسی و ملی‌گرایانه تبدیل می‌شود، پروژه‌ای که به دنبال محروم‌سازی گروه‌های اصطلاحاً بیگانه است و احتمالاً می‌خواهد به شکلی خودخواهانه آنچه را منافع ملت خالص می‌داند، تأمین کند: این همان بیگانه‌هراسی است که به شکل صریح‌تری از دولت‌های ملی دفاع می‌کند. بومی‌گرایی، به دلیل تمرکز بر حفظ کشور و توجه ویژه به زمینه ملی، از نظر مفهومی وابسته به بیگانه‌هراسی است، اما در عین حال، از آن متمایز است.

همچنین شایسته است در اینجا رابطه بین بومی‌گرایی و روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی را توضیح دهیم. قبلاً گفتیم که روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی، با انکار ارتباط بین نژادگرایی و سلب عضویت بیگانگان فرضی، در راستای محروم‌سازی مدنی به کار می‌روند. به شکلی مشابه، ممکن است این روایت‌های

ملی‌گرایانه، به صورت غیرعمدی یا حتی غیرعمدی، در خدمت منافع بومی‌گرایانه قرار گیرند. ممکن است ملت‌ها یا ملی‌گراها بکوشند از طریق سخنرانی‌ها، مراسم و یادبودهای عمومی، روایت‌های ملی‌گرایانه از نژادگرایی را رسمیت و تحکیم ببخشند تا از آن‌ها به عنوان یک مانع بومی‌گرایانه، در قبال نگرانی‌های فزاینده دربارهٔ چندفرهنگ‌گرایی و مهاجرت، بهره بگیرند.<sup>۳۳</sup>

هرچند قبول داریم هر دو اصطلاح بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی می‌توانند به عنوان اصطلاح اصلی برای پوشش دادن محروم‌سازی مدنی به کار روند، معتقدیم انتخاب بیگانه‌هراسی معقول‌تر است، زیرا همان‌گونه که هیگام هم پذیرفت، این واژه اغلب بیانگر مفهوم مبنایی‌تری<sup>۳۴</sup> است. بنابراین، با ترجیح یکی بر دیگری، به شیوهٔ گفتار عمومی پایبند می‌مانیم. افزون بر این، با توجه به پیوندهای بومی‌گرایی با دولت‌های ملی مدرن، می‌توان نمونه‌هایی از بیگانه‌هراسی را بدون بومی‌گرایی تصور کرد. برای نمونه، ممکن است بیگانه‌هراسی در جامعه‌ای دور از وطن یا گروهی عشایری (و گروهی که تمایل دارد خود را یک واحد مدنی و همچنین فرهنگی قلمداد کند) وجود داشته باشد، در حالی که در این‌گونه موارد، آن نوع تأکید سیاسی که در بومی‌گرایی سراغ داریم، احتمالاً معنای چندانی ندارد. این بدین معناست که این گروه‌ها می‌توانند افرادی را که عضو خود نمی‌دانند، به لحاظ مدنی محروم کنند، بی‌آنکه بتوانند ادعایی بومی‌گرایانه در مورد گردآوری منابع ملی مطرح سازند.

اگرچه معتقدیم می‌توان بین بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی تمایز قائل شد، گمان نمی‌کنیم همیشه چنین تمایزی لازم باشد. در اینجا نیز پروژهٔ ما کثرت‌گرا و عمل‌گراست؛ هدف ما کمک به توجه دادن و متمایز ساختن مضرات خاصی است که بیگانگان فرضی متحمل می‌شوند. شاید برای اهداف گروه‌های مختلف، یا حتی برای شاخه‌های علوم انسانی یا حقوق، اصطلاح بومی‌گرایی، که بار سیاسی بیشتری دارد، بهتر باشد. به عنوان یک راهبرد عملی برای مقاومت در برابر بیگانه‌هراسی و محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی آن، هر دو اصطلاح می‌توانند در ساحت‌های مختلفی مؤثر باشند. تأثیرگذاری نسبی آن‌ها به میزان جذابیت معناشناختی آن‌ها در مباحث عمومی بستگی دارد.

### ۳- تفاوت بیگانه‌هراسی با نژادگرایی

تلفیق نژادگرایی و بیگانه‌هراسی، به منظور ایجاد مفهومی وحدت‌گرایانه از نژادگرایی،

ممکن است موجب نادیده گرفتن ویژگی‌های خاص آن دو شود. نژادگرایی امری واحد نیست.<sup>۳۵</sup> به‌عنوان یک عمل اجتماعی که در زمینه‌ها و شیوه‌های خاصی ریشه دوانده و ظهور یافته است، شاید بهتر باشد نژادگرایی را، از منظر نوعی روش‌شناسی سخت‌گیرانه، امری واحد در نظر بگیریم. با این حال، وقتی آن را امری واحد در نظر می‌گیریم، با بی‌توجهی به ریشه‌ها و پیامدهای انواع خاص آن، دچار برداشت سطحی از آن می‌شویم و بیگانه‌هراسی را مبهم می‌سازیم.

رویه‌های گوناگون نژادگرایی، بیگانه‌هراسی و ضدنژادگرایی به اشکال مختلف نژادگرایی توجه می‌کنند؛ لذا وحدت‌گرایی مفهومی درباره نژادگرایی با کثرت‌گرایی مفهومی‌ای که در این‌گونه رویه‌های معمول ریشه دوانده است، سر تعارض دارد.<sup>۳۶</sup> وحدت‌گرایی بیشتر به توجیه خود مشغول است؛ به هر حال، یک برداشت فرامرزی (که اغلب برای ارضای برخی معیارهای سخت‌گیرانه دانشگاهی مطلوب است، مثلاً برای اخلاق تحلیلی یا جامعه‌شناسی شهری آمریکا) هم روشنگر و هم مفید است. روایت‌های وحدت‌گرایانه از نژادگرایی بیش از آنکه درباره رویه‌های عملی نژادگرایی یا ضدنژادگرایی سخن بگویند، درباره مباحث جاری در رشته‌های دانشگاهی‌ای که خود بخشی از آن هستند، سخن می‌گویند.

توصیف عمل‌گرایانه ما، که بر تکرر انواع نژادگرایی و خاص بودن هریک از آن انواع تأکید دارد، با پذیرش روابط مفهومی و تاریخی بین نژادگرایی و بیگانه‌هراسی مشکلی ندارد؛ در واقع، در طول تاریخ نژاد و نژادگرایی، ایده ملت و ملی‌گرایی با ایده نژاد در هم تنیده بوده‌اند.<sup>۳۷</sup> از زمان ظهور دولت‌های ملی، نژادگرایی علیه کسانی که بیگانه خوانده می‌شوند، چهره‌ای ملی‌گرایانه گرفته است و در قالب سیاست‌های بومی‌گرایانه خود را نشان می‌دهد. بیگانه‌هراسی ناشی از این نوع ملی‌گرایی دیگر حالت عمومی ندارد، بلکه حالت کاملاً ملی‌گرایانه دارد، مانند نوعی بیگانه‌هراسی دولتی که مشخصه آن محروم‌سازی قانونی یا قضایی افراد هدف است.

این روایت‌های ملی‌گرایانه از بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی بخشی از تاریخ نژادگرایی است؛ پس نباید با تقلیل آن‌ها به مفهوم عامی، که از نظر روش‌شناختی مفید است، آن‌ها را نادیده بگیریم. طبق گفته جرج فردریکسون مورخ، نژادگرایی مفهومی همه‌چیزخوار است: مفهوم پراشتهایی که انگیزه‌ها، احساسات، نگرش‌ها و باورهای بسیاری را در بطن خود جای می‌دهد.<sup>۳۸</sup> بنابراین، جدا کردن نژادگرایی



از بیگانه‌هراسی، یهودستیزی، اسلام‌هراسی یا حتی تبعیض جنسی، ممکن است تغییر اشکال نژادگرایی را نادیده بگیرد.

به دلیل وجود ارتباطات و تعاملات مهم تاریخی و جامعه‌شناختی بین این دسته از تعصبات، مرز بین آن‌ها مبهم است. با این حال، بین انواع مختلف تعصب و محروم‌سازی ساختاری، تفاوت‌های مهمی وجود دارد که باید به دلایل مهم تاریخی، اجتماعی-علمی و عمل‌گرایانه مورد توجه قرار گیرند. به‌عنوان مثال، در مباحث فلسفی معاصر درباره نژادگرایی، با سه مدل در باب نژادگرایی - رفتارمحور، باورمحور و عاطفه‌محور - مواجهیم که روی آن دسته از رفتارها، باورها و گرایش‌هایی تمرکز دارند که بیشتر ناظر بر تفاوت نژادی‌اند تا ناظر بر بیگانگی.<sup>۳۹</sup> گرچه درک تفاوت نژادی غالباً از درک بیگانگی قابل‌تشخیص نیست، با یکدیگر تلازم ندارند.

بیگانگان مدنی لزوماً همان بیگانگان نژادی نیستند. اگرچه اکثر بیگانگان نژادی بیگانگان مدنی نیز تلقی شده‌اند، این همراهی امروزه برقرار نیست. مثلاً در ایالات متحده، بومیان آمریکا و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار قبلاً به‌صراحت اعضای این کشور قلمداد نمی‌شدند. اما با گذشت زمان، این گروه‌ها در کنار برخی گروه‌های دیگر، تحت شرایطی پدرسالارانه و سلطه‌گرانه، تا حدودی واجد وضعیت خودی بودن مدنی شدند. این وضعیت البته محدود، استثمارگر و تحقیرآمیز بود: بین سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۵۰، کسانی که از لحاظ مدنی خودی، اما از لحاظ نژادی بیگانه به حساب می‌آمدند، شهروند درجه‌دو بودند، از برخی حقوق بی‌بهره بودند، در معرض تبعیض و خشونت نژادی قرار داشتند و برای دفاع از خود، دستاویز قانونی چندانی نداشتند. نمی‌خواهیم درباره این وضعیت خودی بودن مدنی اغراق کنیم، اما در داخل بودن به‌معنای در خارج نبودن است. از این گذشته، وضعیت خودی بودن مدنی، به‌ویژه برای بیگانگان نژادی، در برابر تحقیر نمادین یا بعضاً قانونی آسیب‌پذیر است. عموم بیگانگان - فارغ از اینکه به‌لحاظ نژادی بیگانه‌اند یا به‌لحاظ جنسی یا جنسیتی - در معرض محروم‌سازی مدنی‌گزینشی قرار دارند. مثلاً در ماجرای توطئه کسانی که باراک اوباما را به‌دلیل بیگانه‌قلمداد کردن شایسته ریاست جمهوری نمی‌دانستند، به‌وضوح این نکته را می‌بینیم.<sup>۴۰</sup> اگرچه این تئوری توطئه خنده‌دار است، تهدیدهای آشکاری علیه حقوق مدنی شهروندان وجود دارد. به‌عنوان

مثال، تهدیدهایی درباره ابطال شهروندی کودکان متولد آمریکا و بازگرداندن آنها به وضعیت مهاجران بی‌مدرک وجود دارد.<sup>۴۱</sup> گذشته از این، در اثر قوانین سخت‌گیرانه ضد‌مهاجرت که اخیراً در ایالت‌های مختلف آمریکا به تصویب رسیده است، شاهد آزار و اذیت بیگانگان نژادی و متهم‌انگاری بر اساس نژاد هستیم.

در تحقیقات فلسفی نژادگرایی، به‌ویژه در ایالات متحده، تقریباً هیچ اشاره‌ای به بومی‌گرایی و بیگانه‌هراسی نشده است و این به‌وضوح ابهام ناشی از انگیزه‌های وحدت‌گرایانه را نشان می‌دهد. هرچند ایضاً مفهوم و بینش اخلاقی ناشی از تحلیل‌های فلسفی درباره نژادگرایی ارزشمند است و بی‌توجهی به بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی نتیجه ضروری آنها نیست، آنها این فرضیه کلی را که در فرهنگ عامه و برخی فضا‌های آکادمیک جریان دارد، پذیرفته‌اند: نژادگرایی دو مقوله بومی‌گرایی و بیگانه‌هراسی را در خود گنجانده است. در ایالات متحده، مانند بسیاری مناطق دیگر، بین ایده‌ها و رویدادهای نژادگرایانه و بیگانه‌هراسانه چنان هم‌پوشانی تاریخی وجود دارد که آن دو متلازم و گاه یکدست به نظر می‌آیند: بیگانگان و محروم‌شدگان به نژادی متفاوت تعلق داشته‌اند و این تفاوت نژادی یکی از دلایل محرومیت آنها محسوب می‌شود. این یکدستی چنان گسترده بوده است که برخی فکر می‌کنند هیچ تفاوت واقعی بین آنها وجود ندارد و استعمال تعابیر مختلف صرفاً بیانگر تفاوت در تأکیدات است.<sup>۴۲</sup>

### بنیاد اندیشه

اما ما با این تلفیق مخالفیم. این کار نژادگرایی، بیگانه‌هراسی و بومی‌گرایی را زیر چتر مفهوم عام‌تر تعصب و محروم‌سازی با هم ادغام می‌کند. بین تعصب علیه بیگانگان نژادی یا مدنی و میهن‌پرستی افراطی و پیگیری منافع نژادی با داعیه بومی بودن، باید تمایزات مهمی قائل شد. ما به برداشتی از بیگانه‌هراسی نیاز داریم که باورها، گرایش‌ها و احساسات مربوط به این‌گونه محروم‌سازی مدنی را نام‌گذاری کند و به این طریق، توجه ما را به این مقولات جلب کرده و درباره آنها بحث کند. ایده نژادگرایی، به‌شمول روایت‌های تیزبینانه فلسفی از آن، قادر به انجام چنین کاری نیستند، عمدتاً به این دلیل که محروم‌سازی مدنی از نژادگرایی قابل تفکیک است. به‌راحتی می‌توانیم فرد نژادگرایی را تصور کنیم که نسبت به برخی گروه‌ها احساس بدخواهی یا بیزاری دارد یا آنها را پست تلقی می‌کند، اما با این حال، آنها را شهروند ایالات متحده (هرچند از نوع درجه‌دو) می‌داند. چنین فردی در

مورد آمریکایی‌های بومی ممکن است اظهار کند که «آن‌ها وحشی هستند، اما حداقل وحشی‌های ما هستند». در مقابل، این فرد ممکن است درباره بومیان قبائل مائوری زلاندنو این‌گونه بگوید: «آن‌ها وحشی هستند و وحشی ما نیستند».

علاوه بر این، ویژگی‌های خاص محروم‌سازی مدنی، داوری‌ها درباره بیگانگی و تأثیرگذاری متفاوت این فرآیندها بر گروه‌های خاص، در مباحث نژادگرایی از دست می‌رود، زیرا آمریکایی‌ها بیشتر روی نژادگرایی بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان و واکنش‌های تاریخی به این نوع نژادگرایی تمرکز دارند. این تمرکز به حدی است که حتی اگر بیگانه‌هراسی به‌راستی نوعی از نژادگرایی بود، خاص بودن آن از طریق ادغام در نژادگرایی از بین می‌رفت. این به‌دلیل دوگانه سیاه‌سفید و تسلط این دوگانه بر تخیل اجتماعی آمریکایی‌ها درباره نژاد و نژادگرایی است.

#### دوگانه سیاه-سفید و ایده نژادگرایی در تخیل اجتماعی آمریکایی‌ها

تخیل اجتماعی به مفاهیم و آرمان‌های گسترده‌ای در جامعه ما اشاره دارد که بر مجموعه‌ای از مفاهیم خاص تأثیر می‌گذارد، مفاهیم خاصی که در پس‌زمینه فرهنگ سیاسی ما استیلا می‌یابد و مورد استفاده و مبنای عمل ساختار اصلی جامعه قرار می‌گیرد. به‌گفته چارلز تیلور، تخیلات اجتماعی «چیزی بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از طرح‌های فکری‌ای است که افراد فارغ‌بالانه، هنگام تفکر درباره واقعیت اجتماعی، در سر می‌پرورانند».<sup>۳۳</sup> تخیلات اجتماعی نامی است برای «تلقی مردم از وجود اجتماعی خود، نحوه تعامل آنان با دیگران، چگونگی پیشرفت اوضاع بین آن‌ها و همراهانشان، انتظاراتی که معمولاً برآورده می‌شوند، و مفاهیم و تصورات هنجاری عمیق‌تری که زیربنای این انتظارات هستند».<sup>۳۴</sup> پس اندیشیدن درباره «نژادگرایی» و «بیگانه‌هراسی» به‌عنوان مفاهیم یا مفاهیم عامیانه، نقش‌ها و کارکردهای گسترده و پیچیده آن‌ها را در جوامع نادیده می‌گیرد - معنا و نقش آن‌ها فراتر از تعاریف متناقض و گیج‌کننده آن‌هاست. هرچند توصیفی ماهرانه از نژادگرایی احتمالاً نشان می‌دهد که تعریف دقیق این پدیده می‌تواند بسیاری از مواردی را که بیگانه‌هراسی می‌نامیم، توضیح دهد، این‌گونه توصیفات، در موارد بسیاری، از قوت و معنای بیگانه‌هراسی برخوردار نیستند.

بدین ترتیب، توهین‌های جغرافیایی بین مردم آمریکا و کسانی که از بیگانه بودن دائمی رنج می‌برند، در تخیل اجتماعی آمریکایی‌ها درباره نژاد، زنده می‌شود. شمال،

جنوب، شرق و غرب ایالات متحده از لحاظ تاریخی و اسطوره‌ای سرزمین سرخ‌پوستان، مهاجران و پیشگامان، بردگان آفریقایی و سیاه‌پوستان رهایی‌یافته و گاوچرانان شناخته شده‌اند. بنابراین، مفسران غالباً به تصویر الکسی دو توکویل دربارهٔ تعامل صمیمانه بین زنی سرخ‌پوست، زنی سیاه‌پوست و دختری سفیدپوست به‌عنوان لحظه‌ای اسطوره‌ای نگاه می‌کنند، تصویری که چهره‌ای شاعرانه از کشوری آکنده از تاریخ نژادی ارائه می‌دهد.<sup>۴۵</sup>

این به‌معنای انکار این نیست که این قطعه‌ای قدرتمند از تاریخ یادبودی<sup>۴۶</sup> یا تاریخ اسطوره‌ای<sup>۴۷</sup> است.<sup>۴۸</sup> روابط پرتنش سیاه‌سفید یکی از ماجراهای اصلی در تاریخ یادبودی آمریکا در حوزه نژادگرایی و ضدنژادگرایی است. اما مشکل اینجاست که رابطهٔ سیاه‌سفید الگوی مناسبی برای تمام روابط بیناقومی یا بینانژادی نیست. نکتهٔ دیگر اینکه تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان نوعی خاص از نژادگرایی است و الگوی مناسبی برای تمام انواع نژادگرایی نیست. به همین ترتیب، تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان الگوی مناسبی برای تمام انواع تعصب نیست. برای نمونه، وقتی از تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان به نژادگرایی علیه آسیایی‌تبارها و بیگانه‌هراسی پُل می‌زنیم، جزئیات فراوانی در این میان از دست می‌رود. دوگانهٔ سیاه‌سفید نژادگرایی، به‌اشتباه، تصویری همگن از نژادگرایی ارائه می‌دهد.<sup>۴۹</sup>

### تقابل خاص بودن و رقیق شدن بنیاد اندیشه

تلفیق هم‌زمان بیگانه‌هراسی با نژادگرایی و انواع مختلف نژادگرایی با یکدیگر اهمیت برخی انواع نژادگرایی را نادیده می‌گیرد: زوایای ناخوشایند نژادگرایی ضدسیاه و یهودستیزی، در تلفیق‌های همگن‌ساز در تجارب دیگر گروه‌ها از نژادگرایی و بیگانه‌هراسی، کم‌ارزش یا بی‌ارزش قلمداد می‌شوند. مقایسهٔ سرسری نژادگرایی ضدسیاه با تجربیات سرکوبگرانه گروه‌های دیگر - که یکی از استراتژی‌های گاه و بیگاه مخالفان سیاست دفاع از سیاه‌پوستان است - این مشکل را به‌خوبی نشان می‌دهد. کسانی که از محاکمهٔ بدون مجازات مردان سیاه‌پوست در دوران بازسازی آمریکا و دوران تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان دفاع می‌کردند، مثال خوبی در این زمینه است. برخی از آن‌ها از روی غفلت، بی‌تفاوتی یا نژادگرایی می‌گفتند: «اوه، سفیدپوستان نیز بدون محاکمه مجازات شدند.» فردریک داگلاس پاسخی به‌یادماندنی به این سخن می‌دهد: «درست است که در برخی موارد، مردان

سفیدپوست بدون محاکمه مجازات شدند، اما با یک گل بهار نمی‌شود».<sup>۵۰</sup>

تحقیقات روان‌شناختی در زمینه تعصبات ضمنی نیز مدعیات مشابهی مطرح کرده است، نه صرفاً در مورد دوگانه سیاه‌سفید، بلکه درباره آنچه روان‌شناسان اجتماعی آن را دیدگاه جهانی درباره تعصب می‌خوانند. این دیدگاه تعصب را نوعی احساس منفی یا «نامطلوب نسبت به یک گروه و اعضای آن» تعریف می‌کند. اولین صورت‌بندی رسمی این دیدگاه را به گوردون دبلیو آلپورت نسبت می‌دهند.<sup>۵۱</sup> دیدگاه جهانی درباره تعصب خالی از محتوا است و به لحاظ نظری درباره هر گروهی قابل اعمال است: هم‌جنس‌گرایان، مسیحیان انجیلی، رانندگان اتوبوس و غیره. با این حال، این دیدگاه احساسات مختلف مرتبط با تعصب را در قالب اصطلاح کلی «احساس منفی» همگن می‌سازد. به این طریق، این دیدگاه در سازوکار نظریه خود همان کاری را انجام می‌دهد که دوگانه سیاه‌سفید نسبت به روایت نژاد و نژادگرایی در ایالات متحده انجام می‌دهد. در دهه‌های بعد از تحقیقات آلپورت درباره تعصب، روان‌شناسان طیف وسیعی از احساسات را کشف کرده‌اند که به صورت گزینشی با برخی گروه‌ها ارتباط دارند. این بدین معناست که تعصب نسبت به گروه‌های مختلف ممکن است در قالب احساسات متفاوتی بروز یابد. روان‌شناسان، کاترین کاترل و استیون ال. نوبرگ، در مطالعه خود با عنوان «واکنش‌های احساسی متفاوت نسبت به گروه‌های مختلف»، این نکته را این‌گونه بیان می‌کنند:

همگام با برخی محققان دیگر، معتقدیم دیدگاه سنتی درباره تعصب، که آن را نوعی نگرش کلی تعریف می‌کند، جزئیات بسیاری را از قلم می‌اندازد. داده‌های ما عملاً نشان می‌دهد که تعصبات فراتر از احساسات منفی نسبت به گروه‌هاست؛ تعصبات الگوهایی از احساسات خاص - عصبانیت، ترس، انزجار و مانند آن - را از خود نمایان می‌سازند که معیارهای متعارف تعصب آن‌ها از چشم ما پوشیده می‌دارند. شناخت این نکته مهم است، زیرا چنان‌که پیش‌تر گفتیم، احساسات متفاوت کیفی تمایل دارند با اعمال متفاوت کیفی همراه باشند: مردم میل شدیدی دارند علیه کسانی که آن‌ها به خشم می‌آورند، پرخاش کنند، از کسانی که آن‌ها را می‌ترسانند، بگریزند و از ارتباط نزدیک با کسانی که از آن‌ها منزجرند، اجتناب بورزند. محققانی که این تفاوت‌ها را در پروفایل هیجانی گروه‌های مختلف نادیده می‌گیرند،

در پیش‌بینی دقیق رفتار آن‌ها با یکدیگر، مشکل بزرگی خواهند داشت.<sup>۵۲</sup>

دقیقاً همان طور که این دیدگاه عام دربارهٔ تعصب، احساسات مختلفی (از قبیل خشم، انزجار، ترس، حسادت و گناه) را که افراد، با درجات و شیوه‌های مختلف، نسبت به برخی گروه‌ها (و زیرگروه‌ها مانند زنان سفیدپوست) بروز می‌دهند، نادیده می‌گیرد، توصیفات وحدت‌گرایانه از نژادگرایی نیز جنبه‌های خاصی از نژادگرایی را که خاص برخی گروه‌ها است و برای درک تجربهٔ آنچه اغلب برای آن گروه «نژادگرایی» خوانده می‌شود، ضرورت دارد، نادیده می‌گیرد. توصیفات از نژادگرایی باید شدت و خاصیت‌گزینشی نژادگرایی را نسبت به گروه‌های هدف، عاملان و مناطق، در نظر بگیرد.<sup>۵۳</sup> کاربرد مفهوم بیگانه‌هراسی برخی از این شکاف‌ها و همچنین ناکامی مداوم در توضیح تجربهٔ بیگانگان دائمی و محروم‌سازی مدنی را برطرف می‌کند.

#### انواع مختلف ضدبیگانه‌هراسی و ضدنژادگرایی

در رأس این مسائل، دلایلی عمل‌گرایانهٔ سیاسی برای روی آوردن به گفتمان بیگانه‌هراسی و تأکید بر مفاهیم کثرت‌گرایانه از نژادگرایی وجود دارد، دلایلی که در اقدامات انجمن‌های فعال در حوزهٔ ضدنژادگرایی و ضدبیگانه‌هراسی ریشه دارد. این انجمن‌ها مفاهیم هم‌پوشان و خاصی از بیگانه‌هراسی و نژادگرایی را ترویج می‌کنند که با علایق آن‌ها مرتبط است. این مفاهیم احتمالاً به‌راحتی با هم ادغام نمی‌شوند، زیرا وجود مسائل متقاطع (معمولاً مسائل مربوط به جنسیت، تمایلات جنسی، طبقهٔ اجتماعی، و به‌طور فزاینده، مهاجرت و زبان) موجب تمرکز آن‌ها روی مسائل خاص می‌شود. برای نمونه، انجمنی که بیشتر با شهرنشینان فقیر آفریقایی‌تبار و لاتینی سروکار دارد، احتمالاً مفهومی از نژادگرایی را ترجیح می‌دهد که نژادگرایی نهادی را مهم‌تر از نژادگرایی شخصی قلمداد می‌کند؛ بنابراین، ممکن است از این مفهوم از نژادگرایی دفاع کند: «تعصب به‌علاوه قدرت». به‌شکلی مشابه، انجمن‌هایی که با جوامع مهاجر ارتباط دارند، ممکن است ترجیح بدهند روی بیگانه‌هراسی و محروم‌سازی مدنی تأکید کنند، زیرا مطالباتی در دفاع از رسمیت یافتن دو زبان، پذیرش کارگران خارجی، آزادسازی مهاجرت، از جمله پذیرش مهاجران زیرسن و بی‌مدرک، دارند که ممکن است برای گروه‌های ضدنژادگرایی دیگر اموری حاشیه‌ای باشند. اگر همان‌گونه که فردریکسون می‌گوید، نژادگرایی «مفهومی همه‌چیزخوار» باشد، آنگاه طبق ادعای تاگویف، ضدنژادگرایی «ماشینی جنگی در سپهر ایدئولوژی‌ها»

خواهد بود.<sup>۵۴</sup>

نگرانی درباره‌ی در نظر گرفتن تأثیرات ویژه بیگانه‌هراسی و ناکامی آن دسته از نظریه‌های نژادگرایی و تعصب که تحت تأثیر دوگانه سیاه-سفید قرار دارند، دلایلی روش‌شناختی برای اتخاذ گفتمان بیگانه‌هراسی در بحث‌های ما درباره‌ی نژادگرایی به دست می‌دهد. اما افزون بر این دلایل، برخی دلایل هنجاری نیز وجود دارد که با مباحث روش‌شناختی بالا مرتبط‌اند و به همان اندازه از اهمیت برخوردارند. اولاً دیدگاه‌های فلسفی درباره‌ی انواع تعصب، با توضیح آسیب‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها و تعیین نوع و میزان این آسیب‌ها، به خوبی نشان داده‌اند که این‌گونه تعصبات در نگاه نخست اخلاقاً نادرست‌اند. اما هرچند این دیدگاه‌های فلسفی در در شناسایی خطاهای اخلاقی نژادگرایی به خوبی عمل کرده‌اند، به دلیل بی‌توجهی به خطاهای اخلاقی محروم‌سازی مدنی و تأثیرات آن بر شهروندان و مهاجران و پناهندگان، به نحو بالقوه یا بالفعل، آسیب‌های اخلاقی‌ای را که در عین مشابهت با آسیب‌های نژادگرایی، با آن‌ها تفاوت دارند، نادیده گرفته‌اند. برای نمونه، محروم‌سازی مدنی و بیگانه‌دائی یا شهروند مشروط بودن ممکن است به از بین رفتن حقوق شهروندی افراد (مثلاً به اخراج نادرست آن‌ها) یا درجه‌دو قلمداد شدن وضعیت حقوقی و اخلاقی افراد (مثلاً به محرومیت مهاجران آسیب‌پذیر از حمایت برابر و روند قانونی) منجر شود.

### بنیاد اندیشه

ثانیاً نادیده گرفتن تأثیرات بیگانه‌هراسی بدین معناست که محرومیت‌های گروه‌های مربوط یا نژادگرایی علیه آن‌ها چندان جدی نیست. برای نمونه، از آنجا که آمریکایی‌های آسیایی‌تبار و لاتینی‌ها، برخلاف آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، نه در ایالات متحده بردگی کشیده‌اند و نه بدون محاکمه مجازات شده‌اند، ممکن است عده‌ای، بر این اساس، محرومیت نظام‌یافته و مستعمره شدن وطن مادری آنان را نادیده گرفته و گمان کنند نژادگرایی علیه آنان در قیاس با ماجرای نژادگرایی علیه سیاه‌پوستان رنگ می‌بازد.

این اقدام به معنای دست‌کم گرفتن شدید محرومیت آنان و آسیب‌های وارده به آنان است. محروم‌سازی مدنی، در تجربه تاریخی بسیاری از گروه‌های غیرسفید و غیرسیاه یا گروه‌های قومی نژادی فراگیر در ایالات متحده، حضور پررنگی دارد. در مباحث آکادمیک و مهم‌تر از آن، در مباحث آموزشی درباره‌ی نژادگرایی، تجربیات

این گروه‌ها از قلم انداخته می‌شوند و این ناشی از سیطرهٔ ماجرای سیامسفید است. این تجربیات در گفت‌وگوهای ملی دربارهٔ نژاد و نژادگرایی و در روایت‌های تاریخی از کثرت‌گرایی آمریکا در حاشیه قرار می‌گیرند. به‌راستی در این موقعیت حاشیه‌ای چگونه ممکن است منافع سیاسی فردی یا جمعی آن‌ها در نظر گرفته شود یا به مسئولیت‌های ملی آن‌ها اشاره شود، در حالی که به آن‌ها گفته می‌شود این ماجرای عجیب آمریکا اهمیتی ندارد؟ برخلاف بحث‌های ناچیز و محدود دربارهٔ تاریخ قومی‌نژادی آمریکا، برخی مطالعات تاریخی و تاریخ‌های یادبودی، مانند کتاب *آینه‌ای متفاوت* و کتاب *غریبه‌هایی از ساحل دیگر*، از آثار رونالد تاکاکی، بسیار ارزشمندند و از نظر اجتماعی و سیاسی بیشتر آمریکایی‌ها را دربرمی‌گیرد.<sup>۵۵</sup>

ثالثاً نادیده گرفتن بیگانه‌هراسی موجب می‌شود که اثرات آن بر شهروندان و غیرشهروندان موضوعی «بین‌المللی» قلمداد شود، نه دغدغه‌ای دربارهٔ عدالت اجتماعی ملی. این به‌نوبهٔ خود، دو پیامد دارد: (۱) وضعیت مطرودان مدنی را به‌عنوان بیگانگان دائمی تقویت می‌کند؛ و (۲) به بروز رفتارهای قهقرایی و خودخواهانهٔ ملی، که در آن امر «ملی» از «بین‌المللی» جدا می‌شود، کمک می‌کند. بدین ترتیب یک حفرهٔ هنجاری ایجاد می‌شود: وقتی دربارهٔ عدالت اجتماعی در سطح ملی می‌اندیشیم، لازم نیست مراقب بیگانگان دوردست باشیم. مهاجران بی‌مدرک یا بامدرک و شهروندانی که بیگانه‌قلمداد می‌شوند، به‌ناچار در این حفره جای می‌گیرند. این بازی دوگانهٔ بیگانه‌هراسی است و فلسفه انتقادی نژاد نباید به این روند حاشیه‌ساز هنجاری و محروم‌سازی مدنی کمک کند.



1. Lawrence A. Blum, "I'm Not a Racist, But . . ." *The Moral Quandary of Race* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2002); Jorge L. A. Garcia, "The Heart of Racism," *Journal of Social Philosophy* 27, no. 1 (1996): 5–45; and Ladelle McWhorter, *Racism and Sexual Oppression in Anglo-America: A Genealogy* (Bloomington: Indiana University Press, 2009).

۲. این غفلت در مطالعات تاریخی، جامعه‌شناختی یا حقوقی ایالات متحده یا مطالعات فلسفی اروپا چندان به چشم نمی‌آید. اما در مباحث فلسفی آمریکا در مورد نژادگرایی حضور پررنگی دارد. آثار زیر جزو استثنائات مهم این حوزه هستند:

Elisabeth Young-Bruhl, *The Anatomy of Prejudices* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1996); David Theo Goldberg, *Anatomy of Racism* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1990); and *Racist Culture: Philosophy and the Politics of Meaning* (Oxford: Blackwell, 1993).

3. nationalized rhetoric of racism

4. mere national narratives of racism

5. monumental history

6. mythistory

7. William Hardy McNeill, *Mythistory and Other Essays* (Chicago: University of Chicago Press, 1986); Friedrich Wilhelm Nietzsche, *On the Advantage and Disadvantage of History for Life* (Indianapolis, IN: Hackett Pub. Co., 1980).

۸. برای نمونه، بنگرید که جان رالز، در نظریهٔ عدالت خود، از مفهوم پس‌زمینهٔ فرهنگ سیاسی چگونه بهره می‌گیرد:

John Rawls and Erin Kelly, *Justice as Fairness: A Restatement* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2001).

برای اطلاعات بیشتر درباره تخیل اجتماعی، رک:

Charles Taylor, *Modern Social Imaginaries* (Durham, NC: Duke University Press, 2004); Benedict Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London: Verso, 2006).

9. These words form the banner of SIOE of England's website, <http://sioeengland.wordpress.com/>. See "Sheltering Xenophobia" for further discussion of this example.

10. civic ostracism

11. See the related discussion of "homophobia" in Jorge L. A. Garcia, "The Heart of Racism," *Journal of Social Philosophy* 27 (1996): 5–45.

12. foreground

13. backdrop

14. The Heathen Chinese

15. The phrase "civic ostracism," as used in this sense is from Claire Jean Kim's excellent essay, "The Racial Triangulation of Asian Americans," *Politics & Society* 27, no. 1 (1999). Our view of xenophobia as civic ostracism was also influenced by David Theo Goldberg's *Racist Culture*, 90–116; Etienne Balibar and Immanuel Maurice Wallerstein's *Race, Nation, Class: Ambiguous Identities* (New York: Verso, 1991); and Pierre-André Taguieff's *The Force of Prejudice: On Racism and its Doubles, Contradictions* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2001).

16. Hannah Arendt, *The Origins of Totalitarianism* (1951; repr., San Diego, CA: Harcourt Brace Jovanovich, 1985), 269–302. A relevant case that subverts the idea that criminals get superior treatment because they are civically included, are those cases of criminals that are grouped in-kind with noncitizens because of their ethnicity or race. See, for example, the treatment of Latino prisoners by the notorious Sheriff Joe Arpaio, the sheriff of Maricopa County, AZ: Terry Carter, "The Maricopa Courthouse War," *ABA Journal* 96, no. 4 (Apr. 2010): 43–49.

17. See David Cole, *Enemy Aliens: Double Standards and Constitutional Freedoms in the*

War on Terrorism (New York: New Press, 2003). See also the stronger claims made in Falguni Sheth's important work, *Toward a Political Philosophy of Race* (Albany: SUNY Press, 2009).

۱۸. این مفهومی کثرت‌گرایانه یا تمایزگرایانه از بیگانه‌هراسی است و با مفاهیم مشابه از نژادگرایی پیوند دارد. برای دفاع از مفهومی وحدت‌گرایانه از نژادگرایی، رک:

Joshua Glasgow, "Racism as Disrespect," *Ethics* 120 (2009): 64–93.

19. Frank H. Wu, *Yellow: Race in America Beyond Black and White* (New York: Basic Books, 2002).

20. This has a bearing on the psychic life and assimilation travails of those deemed to be foreign. See David H. Kim "Shame and Self-Revision in Asian American Assimilation," in *Living Alterities*, ed. Emily S. Lee (Albany: SUNY Press, forthcoming).

21. Ronald T. Takaki, *Strangers from a Different Shore: A History of Asian Americans* (Boston: Little, Brown, 1989); *A Different Mirror: A History of Multicultural America* (New York: Back Bay Books/Little, Brown, 2008).

22. Jean Paul Sartre, *Anti-Semite and Jew* (New York: Schocken Books, 1948).

23. corporeal malediction

24. Linda Martín Alcoff, "Toward a Phenomenology of Racial Embodiment," in *Race*, ed. Robert Bernasconi (Malden, MA: Blackwell Publishers, 2001), 267–83. The phenomenological analysis, of course, concerns intersubjective recognition, a process that is at once perceptual and normative, but at this stage in the analysis we are most concerned with the perception of others.

25. Frantz Fanon, *Black Skin, White Masks* (1952; repr., New York: Grove Press, 2008). One could extend this critique to include linguistic malediction.

26. Racial Triangulation

27. Kim, Claire Jean "The Racial Triangulation of Asian Americans," *Politics & Society* 27, no. 1 (1999): 105–38.

۲۸. برای توضیحی مختصر درباره سوگیری ضمنی و دو نوع آن، یعنی نگرش‌های ضمنی و تصورات قالبی ضمنی، رک:

Brian A Nosek and Mahzarin R. Banaji, "Implicit Attitude," in *Oxford Companion to Consciousness*, ed. Tim Bayne, Axel Cleeremans, and Patrick Wilken (Oxford: Oxford University Press, 2009): 84–85. See also, the website for Project Implicit, <https://implicit.harvard.edu/implicit/>. The importance of this and other psychological research for the philosophy of race is indispensable. See Luc Faucher and Edouard Machery, "Racism: Against Jorge Garcia's Moral and Psychological Monism," *Philosophy of the Social Sciences* 39, no. 1 (2009): 41–62.

29. Thierry Devos and Mahzarin R. Banaji, "American = White?," *Journal of Personality and Social Psychology* 88, no. 3 (2005): 447–66.

30. Qiong Li, and Marilyn B. Brewer, "What Does It Mean to Be an American? Patriotism, Nationalism, and American Identity after 9/11," *Political Psychology* 25, no. 5 (2004): 727–39; Catherine A. Cottrell, and Steven L. Neuberg, "Different Emotional Reactions to Different Groups: A Sociofunctional Threat-Based Approach to 'Prejudice,'" *Journal of Personality and Social Psychology* 88, no. 5 (2005): 770–89.

31. Juan F. Perea, *Immigrants out!: The New Nativism and the Anti-Immigrant Impulse in the United States* (New York: New York University Press, 1997). See, in particular, Linda S. Bosniak, "'Nativism' The Concept: Some Reflections," in *Immigrants Out! The New Nativism and the Anti-Immigrant Impulse in the United States*, ed. Juan F. Perea (New York: New York University Press, 1987).

32. John Higham, *Strangers in the Land: Patterns of American Nativism, 1860–1925* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1955), 3.

33. See for example, the discussion of German anti-Semitism versus opposition to multiculturalism in Thilo Sarrazin, *Deutschland Schafft Sich Ab: wie Wir Unser Land Auf's Spiel Setzen*, 10. Aufl. ed. (Munich: Deutsche Verlags-Anstalt, 2010).

34. primitive

35. ... Our pluralism on this question was influenced by Pierre-André Taguieff, *The Force of Prejudice: On Racism and Its Doubles* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2001).

36. Taguieff, *The Force of Prejudice*.

37. David Theo Goldberg, *The Racial State* (Malden, MA: Blackwell Press, 2002); Anthony W. Marx, *Making Race and Nation: A Comparison of South Africa, the United States, and Brazil* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998); Etienne Balibar and Immanuel Maurice Wallerstein, *Race, Nation, Class: Ambiguous Identities* (New York: Verso, 1991).

38. George M. Frederickson, *Racism: A Short History* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2002), 22.

39. Jorge L. A. Garcia, "The Heart of Racism"; Blum, "I'm Not a Racist, But . . ."; Luc Faucher and Edouard Machery, "Racism: Against Jorge Garcia's Moral and Psychological Monism."

۴۰. برای خلاصه‌ای درباره این توطئه و پاسخ دولت، رک:

the New York Times topic page, [http://topics.nytimes.com/top/reference/timestopics/subjects/b/birther\\_movement/index.html?scp=1-spot&sq=birther&st=cse](http://topics.nytimes.com/top/reference/timestopics/subjects/b/birther_movement/index.html?scp=1-spot&sq=birther&st=cse); and Factcheck.org's statement, <http://factcheck.org/2008/08/born-in-the-usa/>.

41. "Xenophobia: Fear-Mongering for American Votes," *New York Times* (5 Aug. 2010), [http://www.nytimes.com/2010/08/06/opinion/06fri1.html?ref=fourteenth\\_amendment](http://www.nytimes.com/2010/08/06/opinion/06fri1.html?ref=fourteenth_amendment).

Brooke Kirkland, "Limiting the Application of Jus Soli: The Resulting Status of Undocumented Children in the United States," *Buffalo Human Rights Law Review* 12 (2006): 197–221.

42. Ian Haney-López, *White by Law: The Legal Construction of Race*, rev. ed. (New York: New York University Press, 2006).

43. Charles Taylor, *Modern social imaginaries* (Durham, NC: Duke University Press, 2004), 24.

44. *Ibid.*

45. Alexis de Tocqueville, Harvey Claflin Mansfield, and Delba Winthrop, *Democracy in America*, ed. Harvey C. Mansfield and Delba Winthrop (Chicago: University of Chicago Press, 2000), 306.

46. monumental history

47. mythistory

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۴۸. به منابع مذکور در پی‌نوشت ۸ مراجعه کنید.

49. The black-white binary also homogenizes, or conflates, the process of racial formation of each group, their ethnic or racial experiences, and their solutions.

50. Frederick Douglass, "Address to the People of the United States," in *Frederick Douglass: Selected Speeches and Writings*, ed. Frederick Douglass, Philip Sheldon Foner, and Yuval Taylor (Chicago: Lawrence Hill Books, 1999), 674.

51. Cottrell and Neuberg, "Different Emotional Reactions to Different Groups." For a summary of findings in the psychology of prejudice since Allport, see John F. Dovidio, Peter Samuel Glick, and Laurie A. Rudman, *On the Nature of Prejudice: Fifty Years After Allport* (Malden, MA: Blackwell, 2005).

52. Cottrell and Neuberg, "Different Emotional Reactions to Different Groups," 786.

53. Blum, "I'm Not a Racist, But . . ."

54. Frederickson, *Racism*, 22; Taguieff, *The Force of Prejudice*, 9.

55. Jean Paul Sartre, *Anti-Semite and Jew* (New York: Schocken Books, 1948).